

پایان دورانی که غرور گدایی کرد

امکان عروج طبقه کارگر

شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۹۰

محمد قراگوزلو

درآمد

کم یا بیش یک سال و شش ماه پیش (۱۳۸۸/۱۰/۷) در جریان یک سلسله مقالات مستمر - که به بررسی اوضاع اجتماعی جاری در ایران و جهان اختصاص داشت - مقاله بی از این قلم منتشر شد تحت عنوان "دریاره ی غیبت طبقه ی کارگر". با توجه به صراحت تیتیر یاد شده، واضح است که آن نوشته قصد داشت فرضیه ها و دلایل غیبت طبقه ی کارگر در میدان جنبش های ضد نئولیبرالی داخلی و بیرونی را در مرز کلیات؛ استدلال و آب بندی کند. آن مقاله با اشارتی شتاب زده به سنت های **سوسیالیسم خلقی** رسوب کرده در تئوری و پراتیک چپ میلیتانت سنتی غیر کارگری ملی مذهبی خرده بورژوازی ... - این صفات یک کامیون می خواهد - بازمانده از دهه ی پنجاه ایران آغاز می شد و با تاکید بر صداقت و شرافت ناب و انسانی پیش روان آن چپ، به دو عامل اساسی گیر می داد:

در سطح بین المللی

- شکست کمونیسم بورژوازی شوروی (سوسیالیسم واقعاً موجود اردوگاهی)، فروپاشی دیوار برلین، افسرده گی در بخش های گسترده ی چپ، شرم ساری چپ بریده و پناه جویی به خانقاه سوسیال لیبرال دموکراسی و تکیه به پایگاه ترقی خواهانه ی خرده بورژوازی و تمرین روحیه سازی در کارگاه انواع مانیفست های بورژوازی جمهوری خواهی....
 - بل گرفتن بورژوازی جهانی از سقوط کمونیسم اردوگاهی و تعرض همه جانبه به سوسیالیسم و سازمان های کارگری از طریق دولت های نئولیبرال و انواع و اقسام علم و کُتَل های "پایان تاریخ" و علم الاشیا و "پایان انقلاب" و "آغاز انقلاب های زرد و نارنجی و سبز و مخملی" و باد کردن عروسک هایی همچون لُخ والسا و واسلاو هاول....
 - (باهوده است که جایزه های ویژه ی جناب پروفیسور هاول و موسسه ی دست راستی کیتو - فریدمن به لیبرال کنسرواتیستی مانند اکبر گنجی تعلق می گیرد و بوریس یلتسین به بت و قبله گاه اصلاح طلبان ایران تبدیل می شود.)
 - شکست سوسیالیسم دهقانی چین و انهدام دست آوردهای انقلاب مائوئیستی با ظهور مافیای دنگ شیائو پینگ - هواکوفنگ.
 - سمت گیری تدریجی انقلاب های بولیواربستی به سوی بازار آزاد....
 - ظهور فرقه هایی مانند چپ نو، فرانکفورت، لیبرال لیبرتر، مولتی تود و امپایر، پُست مارکسیسم، سوسیالیسم بازار، سوسیالیسم آینده....
 - توقف مبارزه ی طبقاتی کارگران در چارچوب اتحادیه گرای محافظه کار....
 - و البته عروج هارترین ایده نولوژی سرمایه داری با اعتلای تاجریسم - ریگانیسم و....
- (نگارنده هر جا که پا داده و مناسبتی بوده، این مولفه ها را به نقد کشیده)

در سطح داخلی

• تأثیر منفی تمام عوامل پیش گفته بر سازمان های چپ و کارگران پیش رو.
• تلاشی و خاکستر نشینی چپ در دهه ی شصت و متلاشی شدن شوراهای مستقل کارگری برآمده از انقلاب بهمن ۵۷.

• ظهور بورژوازی نوکیسه ی کارگزارانی و تلاش برای احیای سرمایه داری ایران و ادغام در سرمایه داری جهانی با دولت "سازنده گی".
• حمله ی ضد کارگری برنامه ی "دموکراتیزاسیون" یا "توسعه ی سیاسی" دوم خردادهای به قانون کار و تثبیت قراردادهای موقت و پیمان کاری ها.
• به هم خوردن توازن طبقاتی نسبی شکل گرفته در جریان اعتصاب کارگران نفت (شهریور ۵۷ به بعد) و عقب راندن دور جدید جنبش کارگری ایران از سوی اتحاد بورژوازی کارگزارانی + مشارکتی.
• واقعیت این است که در هر دو سطح نئولیبرالیسم به عنوان ایده نولوژی مسلط سرمایه داری عمل کرده و پروسه ی تازه ی انباشت سرمایه را بر محور اساسی ارزان سازی نیروی کار به صورت مختلف از جمله تحدید و تهدید تشکل های کارگری سازمان داده است. این که در ایران ظرف سی سال گذشته با وجود نزدیک به هزار میلیارد دلار درآمد نفتی انباشت سرمایه موفق به مهار بحران اقتصادی- شکل بسته از اواسط دهه ی پنجاه - نشده است، در جای دیگری باید مورد بحث قرار گیرد. با این همه ناگفته نگذرم که راه کار **بحران اقتصادی ایران**، تماماً **سیاسی** است.
باری در این یادداشت - چنان که در نوشته ی قبلی و عده داده بودیم - میادین مین گزاری نئولیبرالیسم در حوزه ی فعالیت و پیش روی جنبش کارگری را نشان خواهیم داد.

اجماع و اشنگنتی با پرچم دموکراسی

در سال ۱۹۷۹ وقتی که مارگارت تاچر عربده می کشید "**چیزی به عنوان جامعه وجود ندارد بل که فقط مردان و زنان منفرد وجود دارند**" به یک معنا مستقیماً مفاهیم عینی و مادی جامعه گرایی از جمله اتحادیه ها و تشکل های کارگری را هدف قرار می داد. تاچریسم و متعاقب آن ریگانیسم و سپس ظهور ننگ شیائو پینگ و یلتسین در چین و روسیه اعلام رسمی یک جنگ خونین به طبقه ی کارگر جهانی بود. جنگی که طبق معمول از کشورهای متروپل سرمایه داری و امپریالیستی کلید خورده بود و این بار به جای توپ و تانک از سیاست نئولیبرالی نهادهای بین المللی مانند صندوق بین المللی و بانک جهانی بهره می گرفت و به درست می دانست برای پیروزی باید وحدت و انسجام طبقه ی کارگر را متلاشی کند. تهاجم علیه نیروی کار در جبهه یی به وسعت: تقلیل دستمزدها، تشکل زدایی، قانون کار متغیر، بی کارسازی، افزایش سن بازنشسته گی، حذف خدمات عمومی دولت، ارتقای قدرت دستگاه های پلیس، خصوصی سازی، مقررات زدایی، پول سالاری و غیره.
این پلاتفرم ضد کارگری در جلسه ی سندیکای جنایت کاران سرمایه ی جهانی تصویب شد و به همه ی دولت ها - از جمله دولت های سرمایه داری فرعی از بولیوی تا تونس و مصر و ایران - دیکته گردید. همه باید به زیر پرچم واحد صندوق بین الملل پول جمع می شدند تا اجماع و اشنگنتی که یک بار در قالب "پیروزی" بوریس یلتسین بر زوگنوف پاسخ گرفته بود، بار دیگر در تمام جهان عملیاتی شود. **مقابله با تشکل با هدف تمیزه کردن کارگران** مجرای اصلی این عملیات بود. در این دوران کثیف ترین دیکتاتورهایی که تا خرخره به جنایت های ضد بشری آلوده بودند، پرچم عوام فریبانه ی "حقوق بشر" و "دموکراسی" را برافراشتند. دو دولت افغانستان و عراق - که هر دو از کارگزاران تاریخ منقضی امپریالیسم بودند - با سوژه ی ایجاد دموکراسی به باتلاق جنگ فرو رفتند. یوگوسلاوی آماج تعرض ناتو قرار گرفت و ضمن تجزیه، وحشت ناک ترین نسل کشی های تاریخ خود را تجربه کرد. چنان که مردم خشمگین و معترض لیبی در آستانه ی متشکل شدن علیه دیکتاتوری قذافی ناگهان میزها و فاننوم های ناتو را بالای سر خود دیدند که لابد برای حمایت از "دموکراسی" کشورشان را به خاک و خون می کشیدند و در بن غازی دولت تبعیدی تشکیل می دادند و با نوکران سازمان سیا (همچون خلیفه هفتر، ملک ادريس، عبدالفتاح یونس و مصطفا عبدالجلیل) قراردادهای رسمی خرید و فروش نفت امضا می کردند.

"حقوق بشر" علیه حقوق طبقه ی کارگر

بیانیه ی حقوق بشر - که در زمان خود از ظرفیت های نسبتاً مترقی برخوردار بوده است - حالا همچون چماقی در دستان سرمایه داری ابزار تحمیق و تعرض فرودستان شده است. در چنین بیانیه یی البته مفهوم بشر با محمد بو عزیز یونس و با آن کارگر زن **سنندجی** - که به خاطر شرکت در جشن یک مه شلاق خورد - کم ترین سختی

ندارد. بشر یعنی خانم های خوش تپیی از جنس رکسانا صابری و کلوتید رایس که می توانند تا حد یک ابزار فشار دیپلماتیک ایفای نقش کنند. زمانی هم که این بشر از جنس طبقه ی کارگر است، فقط در صورت منفرد شدن و قابلیت استنمار بیش تر و خطر کم تر معنا می پذیرد.

به همین سبب نیز نئولیبرالیسم در این سه دهه ی نکبت بار سلطه ی خود ضمن تهاجم گسترده به تشکل های مستقل کارگری به ترز شومی توانست **طبقه ی کارگر را به انسان های متمیزه تجزیه کند**. در این پروسه ی محاسبه شده **حقوق فرد** تحت عنوان **پرطمطراق و حاق "حقوق بشر"** به جای **حقوق انسان های آزاد و برابر** جا زده شد. در منطق حقوق بشر سرمایه داری همه ی انسان ها از جمله بیل گیتس و فلان گرسنه ی دارفوری نه فقط یک رای دارند (برابر؟! بل که وقتی به فروشگاه مک دونالد می رسند آزادند به هر میزان که می خواهند بخورند و بیاشامند. فقط هنگام عبور از دروازه ی "صندوق" حجم و میزان اعتبار مالی فرد زنگ خطر مونتاریسم را به صدا در می آورد. بدین سان کارگزاران نئولیبرالیسم با طرح دفاع از حقوق فرد عملاً معیار نیازهای شرافت مندانه ی انسانی را با خط کش بازار و انباشت سرمایه و سود و ارزش اضافی سنجیدند و هویت انسانی را به کالا تبدیل کردند. بدین ترتیب رقابت و انگیزه ی فردی به جای تشکل، هم پوشانی و جامعه گرایی نشست و علاوه بر ضربه های بیرونی پلیس، سازمان های کارگری را از درون دچار فروپاشی کرد. تبیین هر یک از این مولفه های موکد نیازمند مبحث مستقلی است. **نئولیبرالیسم کار را از چارچوب فعالیتی داوطلبانه، خلاق، پویا و مولد به حالت شغل در چارچوب ابزاری برای تامین نیازهای مادی مبدل کرد و اهداف دست نامریی لیبرالیسم آدم اسمیتی را با** استخدام آموزه های ضد کارگری مکتب وین - شیکاگو (هایک + فریدمن) به بازار آزاد فرستاد.

ماجرا اما جنبه های دیگر هم دارد که برای تعریف آن از سوراخ کلید به ایران می نگریم.

تشکل ستیزی نئولیبرالیسم

در مقالات پیشین به استناد تحلیل و تعلیل و تبیین و با ارائه ی فاکت و نشانی نشان دادیم که در تاریخ سرمایه داری، دولت های نئولیبرال خشن ترین و ضد دموکراتیک ترین دولت ها بوده اند. کافی ست رفتارهای آدم خواران پینوشه و تاجر و ریگان و بوش و یلتسین و دنگ شیائو پینگ و پوتین و هم-پالکی های شان را فی المثل با رهبران دولت های سرمایه داری سوسیال دموکرات از روزلت تا همین کشورهای اسکاندیناوی مقایسه کنید تا به عرض ام برسید. قطعاً در این جا مساله بر سر انتخاب میان بد و بدتر نیست. قیاسی است که در مثل مناقشه بر نمی دارد. باری علاوه بر تمام خصلت هایی که برای دولت نئولیبرال گفته ایم اضافه می کنیم که یک دولت نئولیبرال واقعی برای **کاهش تورم و حفظ توازن مالی** خود به چند اقدام مشخص دست می زند:

- I. تقلیل مخارج عمومی (سیاست تعدیل ساختاری = حذف سوبسیدها = ریاضت اقتصادی)
- II. افزایش نرخ بهره ی سرمایه.
- III. خصوصی سازی، مقررات زدایی و مونتاریسم....

IV. بازار کار متغیر، ارزان سازی نیروی کار، بی کارسازی

در افزوده: در تاریخ ۱۳۸۹/۶/۳ حمید حاجی عبدالوهاب (معاون وزیر کار) در گفت و گو با خبرگزاری مهر از حذف روزمزدی و جایگزینی آن با کارمزدی سخن گفت و تاکید کرد: «نظام روزمزدی به کارمزدی و پرداخت دستمزد به افراد بر اساس میزان کار تغییر خواهد کرد.» او با تشریح برنامه ریزی دولت در جهت کاهش حضور فیزیکی کارگران!! گفت: «تغییر نظام روزمزدی و همچنین عدم اعتقاد به ۸ ساعت کار روزانه در اسلام نیز سفارش شده است.»

(<http://www.mehrnews.com/Faynewdetail.aspx?NewID=1152502>)

مقایسه کنید این تجویز قانونی را با توصیه های بانک جهانی در خصوص استخدام کارگران)

V. ممانعت قهرآمیز از فعالیت اتحادیه ها و سندیکاها و مجامع کارگری....

به یک مفهوم تشکل ستیزی دولت نئولیبرال - به ویژه - در ارتباط با دو خصلت عمیقاً ضد دموکراتیک آن و موارد مطروحه در دو بند چهار و پنج پیش گفته قابل پی گیری است. هر چند کاهش خدمات عمومی دولت که به فقر فزون تر فرودستان می انجامد خود عین خشونت است اما شکل سیاسی و عریان چنین خشونتی در رفتارهای ضد جمع گرایانه ی سرمایه داری - و در این جا ایده نولوزی نئولیبرالیسم - مد نظر است. واضح است که برای ایجاد تشکل کارگری پیش و بیش از هر عنصری وجود دموکراسی ضروری است و دقیقاً به همین دلیل نیز دیکتاتوری و استبداد سیاسی مهم ترین مانع شکل بندی هرگونه تشکل از جمله تشکل کارگری مستقل از دولت است.

به لحاظ تاریخی این ادعا بی محکمه نیز اثبات پذیر است. **شکاف در صفوف دولت های مستبد و یا تضعیف و**

فروپاشی قدرت سرکوب گر دولت هموار فرصت مناسبی برای ایجاد تشکل های کارگری بوده است. به همین سبب نیز - چنان که در مقاله ی "از شب هنوز مانده دو دانگی ... " گفتیم - نخستین تشکل های کارگری در ایران همزمان با جنبش دموکراتیک مشروطه خواهی شکل بست و در عین حال اولین حمله به تشکل های کارگری در جریان کودتای امپریالیستی - انگلیسی سید ضیا - رضاخان صورت گرفت. به همین منوال و به محض سقوط رضاشاه و ایجاد ضعف و شکاف در دولت پهلوی (جنگ جهانی، تبعید رضاشاه، انتقال دولت و حوادث سال های ۱۳۲۰ به بعد) تا کودتای امپریالیستی - آمریکایی ۲۸ مرداد امکان ظهور تشکل های کارگری تحقق مادی یافت. در نتیجه ریشه ی موضوع کاملاً در حوزه ی مناقشات و تحولات سیاسی جریان دارد. چنان که دانسته است بلافاصله پس از پیروزی کودتا و سقوط دولت مصدق، در جریان یک سلسله یورش سازمان یافته ی پلیسی، کلیه ی فعالیت های سیاسی اجتماعی از جمله تلاش جنبش کارگری نیز به تلاشی کشیده شد. این پروسه ی منقطع یک بار دیگر در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و سقوط شاه در قالب تشکیل شوراهای کارگری مستقل ظاهر شد و جنبش کارگری ایران را وارد دوران تازه یی کرد. و باز هم بر مبنای استدلال پیش نوشته پس از سال ۶۰ تشکل های شورایی زیر ضرب دولت جدید متلاشی شد و جای خود را به خانه ی کارگر داد.

بنابراین کسانی که نادانسته میان آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم یک گزینه ی انتخابی قرار می دهند عملاً جهل مرکب خود را به رخ میانی اولیه ی مندرج در جزوه های کلاس دوم ابتدایی علوم اجتماعی می کشند. فهم این نکته که گذار به سوی سوسیالیسم به هر شکل نیازمند انباشت رفرم از پایین، باز شدن فضای سیاسی و تحقق دموکراسی است و در این میان وجود اتحادیه های کارگری رادیکال به تسریع این گذار یاری می رساند نباید چندان دشوار باشد. مضاف به این که چنین فرض مسلمی به مفهوم نادیده گرفتن ضرورت بی چون و چرای هژمونی طبقه ی کارگر در متن هر جنبش ترقی خواه نبوده و با هیچ استنتاجی تضاد همیشه جاری در جامعه ی سرمایه داری (کار - سرمایه) را با تضادهای ساخته گوی (سنت - مدرنیته) جا به جا نمی کند. به این ترتیب ایجاد تشکل - حتی سندیکا با فعالیت صرفاً اقتصادی و رفرمیستی - نیازمند دموکراسی و فضای باز سیاسی است. در نتیجه طبقه ی کارگر برای ایجاد تشکل و کسب هر درجه یی از مطالبات اقتصادی وارد مبارزه یی می شود که پیروزی در آن می تواند به همان میزان به دموکراتیزه شدن فضای سیاسی کومک کند. این جریان دوسویه (دموکراسی سوسیالیسم) که به تعمیق مبارزه ی طبقاتی سمت و سو می بخشد در متن خود می تواند فراتر از یک تمرین مبارزاتی و عبور از فعالیتی سندیکالیستی، طبقه ی کارگر را در مسیر شکل بندی خروج از طبقه ی در خود و عروج به مرحله ی - طبقه یی برای خود (بنگرید به "فقر فلسفه" ی مارکس) قرار دهد و در کنار مولفه های ضروری دیگری - که شرح آن ها در این مجال نمی گنجد - تنها آلترناتیو واقعاً رهایی بخش جامعه ی سرمایه داری را وارد میدان کند. اینک می توان گفت که میان فعالیت و مبارزه ی اقتصادی - سیاسی مرز مشخص وجود ندارد و این تعبیر مارکس که "اقتصاد عین سیاست است" برخاسته از ترجمان روند مبارزه ی طبقاتی است. دقیقاً بر پایه همین تحلیل است که انقلاب های آفریقای شمالی و خاورمیانه عنوان معنادار "نان - آزادی" را بر پرچم خود حک کرده اند.

}}}

باری سخن دراز شد

وین زخم دردناک را

خونابه باز شد... (شاملو)

بر آن بودم که در متن همین مقاله نکات دیگری را وارد بحث کنم. نشد به سبب نزول اجل بیماری و قنوت و قصور ناشی از آن. مباحثی از قبیل:

جنبه های قوت جنبش کارگری (جوش و خروش و اعتراض های مکرر روزانه + وجود فعالان شناخته شده در سطح مجامع بین المللی، افزایش آگاهی طبقاتی تا حد تولید مقاله های موثر از سوی این فعالان...) زمینه های ضعف (فقدان اتحاد و انسجام سراسری اعتراض ها، رقابت، رفرمیسم، سکتاریسم، محفلیسم...)، موقعیت کم و بیش منفعل بخش متشکل نیروی کار، ظرفیت های بکر بخش غیر متشکل، اکسیونیسم، تفاوت کمیته ها و کانون ها با تشکل های درون محیط کار، پارازیت های جنبش کارگری، موانع دیگر تشکل سازی (قوانین کار، مقررات زدایی، ناامنی شغلی، تشننت و ترس ناشی از بی کاری) و...

لاجرم ناگفته بر زمین ماند.

در این سه مقاله (روز کارگر ۹۰ - روزی که رفت ... / از شب هنوز... / پایان دورانی...) نکات بسیاری به کنایت و اشارت گفته شد که در گرد و خاک برخوردهای سکتی و خصمانه نادیده ماند. از جمله این که ما گفتیم:

• روز کارگر **صفر و یک** نیست و عقب نشینی و خاموشی در این روز ملاک ارزیابی پتانسیل واقعی جنبش کارگری نیست. "شبانہ کارگر" شده ها گفتند " مرثیه می خوانی...!!!"

• **اکسیونیسیم** موفق پر شمار و سراسری در این روز اگر یک معیار توفیق جنبش کارگری است، اما در عین حال یک مه ساکن - آن هم در شرایط ویژه ی ایران - به مفهوم تمکین کارگران به شرایط موجود نیست. گفتند " تو در کن سولوقون تهران نشسته یی و اکسیون مادرید و آتن را نمی بینی!! این اکسیون ها را هم حزب ما سازمان داده..."

• برنده ترین سلاح طبقه ی کارگر **اعتصاب** - آن هم در شکل متحد و سراسری - است و اکسیونیسیم تنها مکمل این روش مبارزاتی است. خیابان های ایران مسدود است و **فراخوان های سبز مضحکه یی بیش نیست!**

... کسانی که ریش دوران پسایانسه گی بلانکیستی خود را ناگهان سه تیغه کرده اند با چند سور؛ روی دست لومپن های "غیرت مند" دروازه غار بلند شدند تا در کنار انواع شوراها ی بورژوازی هم آهنگی راه سبز امید و دوستان سلطنت طلب خود اعلام کنند "ما هستیم؟!" خب باشید! رضا پهلوی ارزانی شما. تحلیل های گوادالوپی و پزشکزادی هم مفت چنگ تان باد. ما که بخیل نیستیم.

همه ی این قشقرق ها و کولی بازی ها باد هواست و از مدیاهای مدونایی فراتر نخواهد رفت. حرمت شکنی فعالان چپ داخل نه تازه گی دارد و نه پایانی... "این گوش بس حکایت شاه و گدا شنید." من بر حسب رویه ی همیشه گی ام به هیچ یک از این غوغا سالاری ها پاسخی نخواهم داد.

گرفتاری، بیماری و غم نواله ی ناگزیر و البته ضرورت پرهیز از پلمیک با جریان های حاشیه یی!

این بحث را ادامه نخواهم داد.

همین.....

محمد قراگوزلو

Mohammad.QhQ@Gmail.com